

## اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست؟

از کرمانشاه

موضوع مسابقه ادبی تحت عنوان اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست که در مجله ادبی ارمغان مندرج و انتشار یافته - طرح این موضوع به لحاظ آشنائی کامل و بی بردن به ذوق و آثار شعرائیکه حقا شاعرند و دارای افکار نغز و قریحه سرشار بوده اند که از طرف آن مدیر محترم مطرح و اشعار گردیده بسی درخور تمجید و تحسین است - زیرا تاکنون کمتر دیده شده است که چنین موضوعی مورد مسابقه در آمده باشد و اینک که مورد مسابقه شده البته به نیروی قلم توانای نویسنده گان زبردست اشعر شعرای دو قرن مزبور مشخص میگردد .

خوب است بدو ادبیات ایران را که از زمان رودکی نخستین شاعر پارسی سرا آغاز و شروع بشعر گفتن گردیده تحت مطالعه در آوریم و آن وقت بانظر دقیق به آثار ادبی هر یک از شعرای سلف بنگریم که ادبیات ایران در کدام یک از این قرون بر اهمیت بوده و در هر چند قرنی چه حالتی بخود گرفته و کدام یک از شعرای روش خاص و شیوه مرغوبی در فن شاعری اتخاذ کرده اند و کدام یک از آنها بعالم ادبیات خدمت کرده اند و نواص شعری بدست کدام یک از آنها رفع شده است .

مسلم است ترقی کامل ادبیات همان در زمان غزنویان بوده است تا زمان سلجوقیان و خارزم شاهیان که آن دوره یکی از - ادوار درخشان ادبی ایران بشمار است چه آنکه اغلب از علما و حکما و شعرای نامی و رجال در آن زمان بوده اند و یک قسمتی از ادبیات ایران در آن عصر بحد کمال رسیده - باین معنی که نوع مثنوی که یکی از اقسام شعر است بدست عده از

شعرای حدود مشرق ایران که یکی فردوسی است در حماسه سرائی و دیگری حکیم نظامی گنجوی در افسانه سازی و این دو تن هر یک در فن خود استاد و مقام

شعر را با عالی مرتبه برده اند بسرحد کمال و بعد اکمل رسید.

تا زمانیکه دو بلب سخن سرای بساغ فصاحت از گلستان ادب فارس

بوجود آمده و گلزار ادبیات را به نعمات شیرین خود رونق و صفائی دادند -

یعنی نخست حضرت سعدی که در اواخر همان عصر بعالم ادبیات خدمت را

بسرحد کمال رسانید.

اگر کسی کلیات سعدی را کاملاً تحت مطالعه و مداقه قرار دهد تصدیق

میکند که حضرت سعدی گرد ادبیات نظماً و ثراً حصارى بلند کشیده است و بالاخره

وظیفه شعرای آتیه را تعیین نموده. تصور نشود سعدی بی مقصود در سرودن غزل

سعی نموده و باینکه تدوین و تنظیم گلستان و بوستان را از راه هوا و هوس نموده. تمام

مقصود و منظورش تهذیب اخلاق و صفات حسنه و چگونگی اتحاد و اتفاق

نوع بشر است نسبت بهم و از همین نقطه نظر است که امروزه او را معلم اخلاق

بشر میخوانند و مملکت ایران در برابر ممالک متمدنه بافتخارش آبرو مند است -

باری بخوبی این مطالب مسلم و معلوم است که بدست سعدی کاخ رزین ادبیات

از هر نوع از انواع شعر مخصوصاً غزل افراشته شده است و بان قسمی که سعدی

در غزل ابتکار نموده و اساس نهاده هیچیک از شعرای قبل از او نتوانسته اند و بعد از او هم

احدی باو نرسد و بهمین جهت دیوانش سر مشق شعرای بعد از خود او گردیده

است و هر یک از شعرای بعد از او خود را طفل دبستان او مینامند و گلستانش

سرمایه و سر مشق شر نویسان شده است و میتوان گفت که بعد از سعدی غزل تابع سعدی

گردیده و رونق و رواج بازار متاع غزل او روز بروز در تضاعف و تا بید است

و بدست آن نابغه روزگار این نهضت ادبی مکمل شده و تقریباً تا یک قرن بعد



هیچیک از سخن گویان سبکی خاص و مضامین نوی تتبع نکرده اند و تمام روی مضامین یک دیگر شعر میسروده اند و بهمین دلیل که اگر یکی از آنها دارای مضامین بکر و سبک مرغوبی میبودند یکی از آنها حافظ میشدند. بالاخره حافظ یکی از نوایغ و نوادر روزگار است که ظهور وی تقریباً یک قرن بعد از سعدی است و دارای مقام شامخی در عالم - ادبیات است - و بطوریکه تاریخ ناطق است بعد از حافظ ادبیات ایران روی شیوه و پایه مرغوبی پیش نمیرفته و طرز شعر گفتن فقط اقتباس مضامین از یکدیگر بوده است و تقریباً آنسه قرن بعد از خواجه را باید دوره پستی و انحطاط شعر و ادب قرار داد زیرا تمام مضامین آنها مبتذل و باب شاعری از هر راه مسدود و مقام سخن از هر حیث باعلی درجه تنزل میرسد آنچه گفتیم در باب غزل بود و اما در خصوص قصیده و تغزل کسی که بتواند در مقابل قصاید حکیم خاقانی و انوری که از شعرای متقدمین و متخصص در قصیده هستند عرض اندام نماید و با آنها همسری جوید روزگار بوجود نیارد جز حکیم قآنی شیرازی که بتنها او را نابغه این دو قرن اخیر ایران شمرده اند و بخوبی از اشعار و قصاید شیوای بلند او درجه کمالات و معلومات وی مبرهن و حقیقه حسان المعجم است

رتال جامع علوم انسانی

گرچه چند تن از قصیده سرایان متقدمین بواسطه قدمت زمان آنها بر قآنی از قآنی مقدم نام برده میشوند ولی این از آن نقطه نظر است که چون ما نزدیک به عصر قآنی هستیم و رعایت تقدم عصر آنها را بر قآنی داریم و گر نه الحق و الانصاف اگر خواهیم بطور عدالت و وجدان و صرف نظر از قدمت زمان حکمیت نمائیم هر یک از قصاید قآنی را با قصاید انوری و خاقانی تطبیق کنیم آن وقت تصدیق خواهد شد که هیچیک از آنها در بلندی کلام و عذوبت بیان از قآنی بالاتر نیستند و صرف نظر از اینکه قآنی نابغه و اشعر

شعرای دو قرن اخیر محسوب است قطعاً بعد از يك دو قرن دیگر از حیث وزن شعر و بلندی کلام و ابتکار در فن قصیده سرائی در ردیف پنج شاعر نامی روزگار واقع و ششمین آنها خواهد بود گرچه در زمان قآنی مجدداً ادبیات ایران رو به ترقی گذاشته بود و شعرای برجسته قدم بعرضه کیتی نهاده بودند از قبیل وصال شیرازی و یغمای جندقی و صبای کاشانی و نشاط اصفهانی و محمودخان ملک الشعرا و هر يك از اینها هم از مشاهیر سخن پروران این دو قرن محسوبند و اغلب آنها با قآنی معاصر و درك زمان یکدیگر را کرده اند ولی قآنی بر تمام آنها مقدم است و اینکه قآنی در آن قصیده شیوا خود را همسنگ وصال شیرازی دانسته بنا بر عایت قانون ادب و ملاحظه سن او است که میگوید .

چون من پس از وصال نیایی کس      صدبار اگر بکاوی ایران را

و نیز در باره خود هم گفته است .

مانا نمود از پس میلادم      بزدان عقیم مادر کیهان را

البته توجه جامعه به دیوان حکیم قآنی بدون جهت نیست که تاکنون بفاصله اندک مدتی چند مرتبه طبع گردیده و این خود بهترین دلیل است بر نابغه بودن اوست و اشعار شیرینش بیشتر از شعر دیگران در مذاق اهل ذوق و دانش - مطبوع افتاده و قصاید غزای فصیح او زیاد است که بر این معنی دلالت دارد و تصور میکنم تنها این قصیده مسمط بهاریه برای برهان دعوی کافیهست که میگوید .

باز بر آمد بکوه رایت ابر بهار      سیل فروریخت سنک از زبر کوهسار

باز بجوش آمدند مرغان از هر کنار      فاخته و بالملیح صاصل و بک و هزار

طوطی و طاوس و بط سیره و سرخاب و سار



هست بتفشه مگر قاصد اردیبهشت گز همه گلهادمد بیشتر از طرف کشت  
 وز نفس جو بار گشته چو باغ بهشت گوئی باغالیه بر رخس اینزد نوشت  
 کای گل مشکین نفس مژده بر از نو بهار  
 دیده از کس بی باغ باز بر از خواب شد طره سنبل براغ باز بر از تاب شد  
 آب فسرده چو سیم باز چو سیماب شد باد بهاری بجست زهره دی آب شد  
 نیم شبان بی خبر کـرد ز بستان فرار  
 نرمک نرمک نسیم زیر گلان میخزد غنغب این میمکد عارض آن میمزد  
 گیسوی این میکشد گردن آن میگذد که بچمن میچمد که بسمن میوزد  
 گاه بشاخ درخت که باب جوینار  
 لاله بر آمد باغ بارخ افروخته بهرش خیاط طبع سرخ قبا دوخته  
 سرخ قبایش بربیک دوسه جاسوخته یا که ز دلدادگان عاشقی آموخته  
 کش شده دل غرق خون گشته جگر داغ دار  
 طفل چو زاید زمام گریه کند زودسر بهر نقاضای شیر و زپی قوت جگر  
 وز پس گریه کند خنده بچندی دگر طفل شکوفه چرا خندد از آن بیشتر  
 گز پی تحصیل شیر گریه کند طفل وار  
 باغ چو از اینزدی جامه مخلع شود ظاهر از انواع گل شکل مخلع شود  
 یکی مخمس شود یکی مربع شود یکی مسدس شود یکی مسبع شود  
 الحق بس نادر است هندسه کردگار  
 نر گسک آن طشت سیم باز بس بر نهاد بر سر سیمینه طشت طاسک زر بر نهاد  
 در وسط طاس زر زرین بر نهاد بر زرین او ژاله گهر بر نهاد  
 تا شود آن زر خشک از گهرش آبدار  
 چون زتن سرخ یید گشت عیان سرخ باد از فرعش ارغوان در حلقان او فتاد

نامیه همچون طبیب دست بشبزش نهاد پس بن بازوش بست زا کحل او خونگشاد

ساعت او چند جا مانده ز خون یادگار

کنیز کی چینی است بیاع در نستر ن سپید و نوز و لطیف چو خواهرش یاسمن

ستار گاتند خرد بهم شده مقترن و یا گسته ز مهر سپهر عقد برن

نموده در نیمشب بفرق نسرین آثار

دائرة سرخ گل گشته مضرس چراست برتش این ایزدی جامه اطلس چراست

دیه او بی نورد اینهمه املس چراست بوته صفت در میانش زر مکس چراست

بهر چه تکلیس کرد این همه زر عیار

بلبلکان زوج زیر و بم انگبخته صاصلگان فوج فوج خوش بهم آمیخته

بشت بغم داده خلق در نغم آویخته تیغ تعنت ز قهر برالم آهیخته

خورده بهم جام می بادف و طنبور و تار

آنکه بملک هنر دعوی شاهی کند چون زطیعی سخن یازالهی کند

حل مسائل همه نیک گماهی کند چون زاو امر حدیث یازنواهی کند

رمز اصول و فروع شرح دهد آشکار

شکل مجسطی تمام کشیده اندر بصر جداول زیچها نگاشته در نظر

نسبت قطر و محیط صورت قوس و وتر زاویه و حیب و ظل جمله بدانند زیر

وین همه بسا علم او یکی است از صد هزار

بوالفرج و بوالعلی بوالحسن و نغطویه اصمعی و واقندی مازنی و سیبویه

ازهری و یابعی جاحظ و بن خالویه کل یثنی علیه کل یاوی الیه

کای تو بعلم و ادب مارا آموزگار

بعلم جغرافیا یعنی در وصف ارض که چند هستش دیار که چیستش طول و عرض

هم از رسوم ملل هم از تکالیف فرض هم از نظام دول ز لشکر و باج و قرض

چندان دانند که وهم می نتواند شمار



بازده سیاره را گرد کره آفتاب بی مدد دور بین دیده درنک و شتاب  
 دوره اعمار را نیک بدانند حساب قلی وقسنی ازونکته برو نکته یاب  
 نیوتن و کپلرش حق شمر و حق گذار  
 مطالب صرف و نحو زبر بخواند همی مسائل فلسفی زبر بداند همی  
 ز علم های غریب سخن براند همی شدن بچرخ برین می تواند همی  
 برای سیاره سیر بفکر گردون سپار  
 ای زعلا قدر تو بچرخ بهلو زده طعنه زخلق جمیل بیباغ مینو زده  
 بیرخرد پیش تو چو طفل زانو زده گاه غضب بابلنک پنجه به نیرو زده  
 لیک به هنگام حلم گشته ز موری فکار  
 در صف آورد تو بیژن و گودرز چیست گیو و تهمتن کدام طوس و فرامر ز چیست  
 جنبش بال پشه پیش زمین لرز چیست کشور بخشی و گنج باغ چه و مر ز چیست  
 گنج دهی بی شمر سیم دهی بی شمار  
 عقلی در زیر کی خلدی در ایمنی دهری در کین کشی چرخنی در دشمنی  
 خاکی در احتمال آبی در روشنی بادی در سر کشی ناری در توسنی  
 نیلی در وقت جود نیلی در کار زار  
 اهل زمین فوج فوج خلق زمان خیل خیل سیم ستانند وزر از کف تو کیل کیل  
 گوهر گیرند و لعل روز و شبان ذیل ذیل گاه بیخا کوه کوه وقت عطا سیل سیل  
 لعل دهی گنج گنج سیم دهی بار بار  
 خنده تو گاه خشم خنده شیر نراست هر که نگرید از آن خنده ز شیر اشیرا است  
 قافیه گو جعل باش جعل زمن در خورا است حشمت من در سخن صدره از آن بر تراست  
 کز بی یک طبیتم خصم کند گیر و دار  
 ملک نژادا جهان چو من نزاید همی بس از من ای بس حکیم که می بیاید همی

بمركشمن پشت دست زغم بخاید همی دو دست خویش از اسف بهم بساید همی  
 كه كاش قاآنی بدی در این روزگار  
 تا كه زمین روز و شب گرد دبر گرد شمس تا كه بتازی زمان روز گذشته است و امس  
 تا كه حواسست عشر ظاهر از این عشر خمس سامعه و باصره ذائقه و شم و لمس  
 ناصر جان تو باد باطن هشت و چهار  
 حكیم قاآنی قصاید غرای زیاد دارد كه هر يك بتنهائی دال بر اشعریت او میباشد  
 و از جمله قصیده ایست كه در فتح هرات ساخته و در مطلع گوید :

سخن گزافه چهرانی ز خسروان کهن یکی ز شوکت شاه جهان سرای سخن  
 نیز این قصیده شیوا :

دوش كه این گرد گرد كنبند مینا آبله گون شد چو چهر من ز ثریا  
 نوع این قصاید زیاد است كه دیگر بانها مورد حاجت نیست .

در این اواخر یعنی قبل از مشروطه باز هم ایران دارای چند شاعر نامی  
 بوده است كه هر يك از آنها خدمت زیادی بعالم ادبیات نموده و یکی از آنها مرحوم  
 فرصت الدوله و دیگری شوریده شیرازی است .

دیگر مرحوم ادیب الممالك است كه بتازگی دیوان آن مرحوم از طبع خارج شده  
 و میتوان گفت تنها ادیب الممالك است كه توانسته در قصیده سرائی همان  
 سبك اساتید قدیم را بكار برده و در هر كجا استقبال نموده خوب از عهده  
 جواب بر آمده است و حقیقه یکی از اساتید شعرای قرن اخیر بشمار است  
 و از برای نمونه چند مطلع از قصاید وی نگاشته میشود .

چند كشی جور این سپهر کهن را چند بگاهی روان و خواهی تن را  
 مرد چورخت شرف ندوخت بر اندام باید بوشد بدوش خویش كفن را  
 دانا كبود بنزد مردم هشیار آنكه به بیهوده هیچ می نكند كار  
 دانا آن شد كه پخته سازد و نیکو خامی گفتار خویش و زشتی كردار